

## جمله‌های مرکب وابستگی پیرو قیدی و وصفی در زبان ختنی

ماندانا طائبی\*

### چکیده

پژوهش‌های علمی درباره تاریخ زبان فارسی به‌ویژه از نظر زبان‌شناختی از طریق تجزیه و تحلیل تمامی زبان‌های کهن ایرانی صورت می‌پذیرد. در طبقه‌بندی علمی زبان‌های ایرانی، زبان ختنی در زمره زبان‌های ایرانی میانه شرقی است، که در قیاس با سایر زبان‌های کهن ایرانی کمتر مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته و از نظر مطالعات زبانی به ویژه موضوع ساختار جملات در زبان‌های ایرانی میانه شرقی مهجور مانده است. از این‌رو، مقاله حاضر به بررسی رایج‌ترین مقوله زبانی مربوط به ساختار چند نوع جمله مرکب در فصل دوم کتاب زمبسته می‌پردازد. کتاب زمبسته یکی از آثار ادبی مهم به زبان ختنی است. این کتاب یک تألیف اصیل و بومی است که به شرح و توصیف آموزه‌های بودایی مکتب مهاییانه می‌پردازد. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در این متن، جملات به سه صورت ساده، مرکب همپایگی و مرکب وابستگی وجود دارند. در این پژوهش، ساختار جمله‌های مرکب وابستگی<sup>۱</sup>، از نوع پیرو قیدی<sup>۲</sup> مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنین دو نوع ساختار دیگر از جمله مرکب وابستگی، پیرو وصفی<sup>۳</sup> صفت‌واره<sup>۴</sup> و پیرو موصولی

\* دانش‌آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. M.taebi777@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۷

DOI: <https://doi.org/10.22034/aclr.2023.2011134.1084>

<sup>1</sup> Coordinate Compound Sentences

<sup>2</sup> Adverbial Clauses

<sup>3</sup> Participle Relative Clauses

<sup>4</sup> participle-adjectival clauses



وصفی یا توصیفی<sup>۱</sup>، به اختصار، توضیح داده می‌شود. به این منظور، نمونه‌های این قبیل جملات از فصل دوم کتاب زمبسته گردآوری شده است.

**کلیدواژه‌ها:** زبان ایرانی میانه شرقی، زبان ختنی، کتاب زمبسته، جمله‌های مرکب

وابستگی، پیرو قیدی، پیرو وصفی صفت‌واره، پیرو موصولی توصیفی

#### ۱-مقدمه

بررسی متن و تحلیل نوشته‌های کهن از راه‌کارهای مهم در جهت آشنایی هرچه بیشتر با ویژگی‌ها و پیشینه ادبی یک زبان است. بررسی زبان‌های کهن ایرانی می‌تواند دانسته‌های بیش تری در مورد ساخت این زبان‌ها در لایه‌های مختلف معنایی و نحوی پیش روی ما قرار دهد. مطالعه علمی زبان ختنی، به‌عنوان یکی از زبان‌های ایرانی میانه شرقی در کنار دیگر زبان‌های کهن ایرانی از جمله اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه، پارتی و غیره می‌تواند راه‌گشای بسیاری از پرسش‌ها در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی باشد. زبان ختنی نسبت به سایر زبان‌های کهن ایرانی از نظر مطالعات زبانی تاحدی مهجور مانده و کمتر مورد پژوهش قرار گرفته است. از این‌رو، مقاله حاضر به بررسی ساختار جمله‌های مرکب وابستگی، از نوع پیرو قیدی، می‌پردازد. علاوه بر آن، دو نوع ساختار دیگر از جمله مرکب وابستگی، پیرو وصفی صفت‌واره و پیرو موصولی وصفی و یا توصیفی، اشاره می‌شود. در این راستا، همانطور که گفته شد نمونه جمله‌های مرکب وابستگی از یکی از آثار به جا مانده ادبیات ختنی مربوط به فصل دوم کتاب زمبسته آورده می‌شود.

#### کوتاه‌نوشته‌ها

او.	اوستایی
په-	پهلوی
سغ	سغدی
سن.	سنسکریت
فا.	فارسی
فب.	فارسی باستان
هب.	هندی باستان
z	The Book of Zambasta. (1968).

<sup>1</sup> adnominal relative clause

## ۱-۱- زبان ختنی

زبان ختنی همانند زبان‌های باستانی (اوستا و فارسی باستان) یک زبان تصریفی است و در زمره زبان‌های ایرانی میانه شرقی قرار می‌گیرد. اصطلاح زبان «سکایی» معمولاً برای دو زبان نزدیک به هم که در یک زمان، یکی در ناحیه ختن و دیگری در تُمشُق تکلم می‌شده است، به کار می‌رفته است. بنابراین، زبان سکایی خود به دو گویش تمشقی (گویش شمالی) و ختنی (گویش جنوبی) تقسیم‌بندی می‌شود؛ در واقع، می‌توان به سبب نزدیکی ختنی و تمشقی از نظر زبانی و جغرافیایی، آنها را گویش‌های مختلف یک زبان دانست (میرفخرایی، ۱۳۹۴: ۵۳۳-۵۷۶). نوشته‌های ختنی و تمشقی متعلق به قوم سکا است که یکجانشین شده بودند. این متون برخی دینی و برخی غیر دینی‌اند. تقریباً همه آثار از سنسکریت ترجمه شده‌اند که فقط اصل بعضی از آنها موجود است و ترجمه‌هایی از تبتی و چینی هم یافت می‌شود که اصل سنسکریت آنها از میان رفته، ترجمه‌ها گاه تحت‌اللفظی و گاهی نسبتاً آزاد است (تفضلی، ۱۳۷۸: ۳۶۵). خط به کار رفته برای ختنی و تمشقی صورتی از الفبای هجایی است که براهمی نامیده شده و از چپ به راست نوشته می‌شود. این خط در آسیای میانه رواج داشت (Sander, 1986: 159-192).

## ۱-۲- کتاب زمبسته

یکی از طولانی‌ترین متون ختنی، کتاب زمبسته (*Zambasta*) است. زمبسته مجموعه‌ای منظوم به زبان ختنی قدیم است که در سه وزن متفاوت سروده شده است و به‌عنوان یکی از مفصل‌ترین آثار اصیل در چندین فصل آموزه‌های مکتب مه‌ایانه بودایی را شرح و تفسیر می‌کند. از این‌رو، درباره جنبه‌های مختلف آیین بودا نیز اهمیت دارد. از نظر ادبی، زمبسته به‌خاطر وجود عبارت‌های شاعرانه و داستان‌های زنده‌ای که در آن یافت می‌شود، از ارزش بسیاری برخوردار است. دست‌نویس اصلی زمبسته به‌خط براهمی ترکستان جنوبی است. قسمت عمده کتاب زمبسته در قرن هفتم میلادی تدوین شده و قدیمی‌ترین فصل‌ها را می‌توان به قرن پنجم میلادی نسبت داد. نظر غالب بر این است که این اثر زودتر از قرن پنجم میلادی تصنیف نشده است، اما این احتمال نیز وجود دارد که دیرتر از این تاریخ نوشته شده باشد (میرفخرایی، ۱۳۹۴: ۵۴۴). عنوان کتاب به‌نام یک مقام رسمی برمی‌گردد که دستور می‌دهد این اثر نوشته و نسخه برداری شود و نام او در فصل‌های ۲، ۱۱، ۱۴ و ۱۹ دست‌نویس اصلی آمده است. زمبسته نامی است که بیلی برای آن برگزیده است. زمبسته به‌عنوان بلندترین متن به‌جا مانده ختنی، منبع اصلی دانش ما از این زبان به شمار می‌رود و شامل ۳۵۴۷ بیت و به احتمال شامل ۲۵ فصل

بوده، که ۲۴ فصل آن به‌طور کامل یا ناقص موجود است. ساختار صوری و شرح موضوع از دیدگاه آموزه بودایی نیاز به بررسی بیشتری دارد، اما کتاب تألیف بومی، فنون و شیوه‌های تصنیفی ایرانی‌تبار و همچنین شیوه‌ای از ساخت هم‌مرکز را نشان می‌دهد. دو فصل نخست شامل تفسیرهایی از سوتره‌هایی با محتوای افسانه‌ای است. فصل‌های آموزه‌ای ۳-۱۲ با فصل آموزه‌ای ۱۴-۲۱ الف متقارن است، که فصل ۱۳ میان آن‌ها قرار دارد. فصل ۱۳، یعنی فصل مرکزی ۲۵ فصل (فصل ۲۱ الف در این میان مفقود شده است)، امتیازها و برتری‌های مکتب مه‌ایانه را نسبت به مکتب شراوکه‌یانه (*śrāvākayāna* = گردونه شنوندگان) به تفضیل برمی‌شمرد و بدین ترتیب هسته و مرکز تمام اثر محسوب می‌شود (Maggi, 2015: 544; Maggi, 2009: 861-862). مرکزیت محتوای این فصل، با ساختار هم‌مرکز آن برجسته می‌شود. نمونه خوبی از این نوع طرح، یسنای /وستاست که ساختار هم‌مرکز مشابهی دارد، بدین شکل که فصل‌های یسن‌های /وستای نو، هفده فصل منظوم گاهان را محصور کرده است و یسن‌های هفت‌ها که به نوبه خود در گاهان محصور شده است (میرفخرایی، ۱۳۹۴: ۵۴۴-۵۴۵).

### ۱-۳- پیشینه پژوهش

در مورد پژوهش‌های صورت گرفته در زمینه نحو و خصوصاً ساختمان جملات می‌توان کتاب درآمدی برختنی نوشته پروفیسور امریک (Emmerick, unpublished) را نام برد. مقاله‌ای نیز از دگنر (Degener, 1993) به آلمانی در مورد نحو زبان ختنی موجود است که در آن به ساختار جملات در زبان ختنی اشاره‌هایی شده است. مفصل‌ترین بحث راجع به نحو ختنی از گرسنبرگ (Gerckenberg, 1965) است. برخی جنبه‌های نحوی خصوصاً ساختار جملات نیز در اثر هستون (Heston, 1976) آمده است. درباره برخی از مطالعات نحوی به اثر کانواشینی (Canevascini, 1991)، درباره نحو زمان‌های شرطی به اثر شروو (Skjærø, 1981) و برای زمان‌های مرکب یا غیرصرفی به کار شروو و امریک (1982) می‌توان اشاره کرد.<sup>۱</sup>

در این پژوهش، برای شناخت بیشتر ساختار جمله‌های مرکب در زبان ختنی، فصل دوم کتاب زمبسته، «داستان بودا و بدره جادوگر»، انتخاب شده است با این ویژگی که دامنه کار به یک متن خاص محدود شده و در توضیح ساختار جملات مرکب وابستگی، نمونه‌ها و مثال‌هایی از فصل مذکور آورده شده، تا از این طریق، بتوان به دید دقیق‌تری نسبت به جمله‌سازی در زبان

<sup>۱</sup> برای همه منابع، نک. کتابنامه.

مورد نظر دست یافت و بتوان نشان داد که زبان ختنی نیز مانند دیگر زبان‌ها از وجود چنین جملاتی بی‌بهره نبوده است.

## ۲- ساختار جمله

جمله و ساختار آن مفصل‌ترین موضوع نحوی است. در زبان فارسی، جمله بزرگ‌ترین واحد نحوی است و با توجه به تعداد افعال به‌کاررفته در آن و نوع پیوند یافتن جمله‌واره‌های آن اغلب می‌توان جمله‌ها را به دو گروه ساده و مرکب<sup>۱</sup> تقسیم‌بندی کرد. در بررسی جمله مرکب نظرات متفاوت است، حال آن‌که درباره جمله ساده اختلاف نظر چندانی وجود ندارد.

## ۲-۱- جمله مرکب وابستگی

معنی بسیاری از جملات با یک فعل تمام نمی‌شود و برای آنکه معنی کاملی را به ذهن القا کنند، به چند فعل محتاج‌اند (ناتل خانلری، ۱۳۹۵: ۲۴۳). این قبیل جمله‌ها حداقل یک بند پایه و یک بند وابسته به‌کار می‌رود. بند وابسته یا پیرو، بندی است که درباره یکی از عناصر بند پایه اطلاعاتی در اختیار می‌گذارد. عنصری از بند پایه را که بند وابسته یا موصولی توصیف می‌کند «هسته بند موصولی» می‌نامند. در جمله اصلی، نهاد، مفعول، متمم حرف اضافه، مضاف‌الیه و قید می‌تواند هسته بند موصولی باشد (افراشی، ۱۳۸۸: ۱۵۱؛ مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۶: ۲۳۷). به عبارتی، این بندها خود ایفاگر یک نقش دستوری برای بند پایه‌اند. جمله مرکب در زبان‌های باستانی و ایرانی میانه غربی شامل جمله پیرو اسمی، وصفی، قیدی و شرطی است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۷۷-۳۸۱).

در زبان ختنی، جمله‌های مرکب وابستگی شامل بندهای پیرو اسمی<sup>۲</sup> که در مقاله پیشین نویسنده در مورد آن بحث شده است<sup>۳</sup> و بندهای پیرو قیدی هستند و علاوه بر آن، بند پیرو وصفی صفت‌واره و بند موصولی وصفی و یا توصیفی، نیز وجود دارد (Emmerick, unpublished).

۱ در زبان فارسی، در ساختمان جمله‌های مرکب بیش از یک فعل به‌کار می‌رود و جمله‌واره‌ها به کمک حروف ربط به هم می‌پیوندند، به عبارتی ساختار جمله می‌تواند از بیش از یک جمله اصلی پدید آمده باشد. برخی این جملات را به دو نوع جمله‌های مرکب همپایه؛ مانند: علی کتاب خرید و نوشین روزنامه خواند و مرکب ناهمپایه؛ مانند علی خانه‌ای را که تازه خریده بود، فروخت، تقسیم می‌کنند (مشکوه-الدینی: ۱۳۸۵: ۸۲-۸۵). در تعریف جملات مرکب، دستورنویسان با وجود دیدگاه‌های مشترک، نظرات متفاوتی را بیان کرده‌اند، اما همگی آن‌ها بر این نظر توافق دارند که جمله مرکب جمله‌ایی است که بیش از یک فعل داشته باشد.

<sup>۲</sup> nominal clauses

<sup>۳</sup> میرفخرایی و طائبی، ۱۳۹۹: ۲۹-۴۵.

## ۲-۲- بند‌های پیرو قیدی

بند پیرو قیدی، به بندی گفته می‌شود که جایگزین سازه‌ای<sup>۱</sup> در بند پایه شود و بیانگر زمان، مکان، علت، هدف، شرط و دیگر ویژگی‌های قیدی باشد (مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۵: ۲۳۸-۲۴۰؛ مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۶: ۲۱۰-۲۱۳).

عمده‌ترین بند‌های پیرو قیدی در زبان ختنی به قرار زیر است:

### ۲-۲-۱- بند پیرو قیدی زمانی<sup>۲</sup>

بند پیرو قیدی زمانی، بندی است که بیان‌کننده زمان باشد. در زبان ختنی، بند پیرو قیدی از نوع زمانی با cī یا cītā/cīyā «وقتی که»، cu «هنگامی که»، kāma «مادامیکه»، ku «وقتی-که»، kho «زمانی که» آغاز می‌شود؛ (معادل tā, ka و cīyōn در پهلوی و c'n'kw و c'n'w در سغدی «وقتی که، زمانی که»). معمولاً به دنبال بند پیرو زمانی، بند پایه قرار می‌گیرد، اما گاهی نیز، ابتدا بند اصلی یا پایه می‌آید و سپس بند پیرو زمانی قرار می‌گیرد (Heston, 1976: 332).

<b>cītā</b>	ttāte	ggāha	badṛ	pyū-
هنگامی که	ص. اشاره (جمع)	سرودها	بدره (نهادی)	
<b>šte<sup>۳</sup></b>	cu	ggamḍye	Jsa	naranda <sup>۴</sup>
شنید	موصول	زنگ (بایی/ازی)	حرف اضافه	بیرون می‌آمد
<b>kāḍai</b>		hā	hāmāte <sup>۵</sup>	prraysātu
kāḍe	+قید. زیاد	ادات	شد	ایمان، باور
	ض. س. ش. م. در حالت غیرفاعلی-آ			
<b>balysä</b>	väte	dātu	bilsaṅgu	
به بودا	حرف اضافه	به قانون	به انجمن	

<sup>۱</sup> Structure: سازه: مجموعه‌ای از واژه‌ها که به لحاظ نحوی و معنایی مانند یک واحد رفتار کنند.

<sup>۲</sup> Adverbial clauses of time

<sup>۳</sup> نقلی، س. ش. م. مذکر، متعدی از pyūs- شنیدن؛ از pati-gauša- (Emmerick, 1968: 87).

<sup>۴</sup> نقلی، س. ش. ج. مذکر، لازم از narām- بیرون آمدن؛ \*niš-ram (Emmerick, 1968: 49).

<sup>۵</sup> مضارع اخباری، س. ش. م. ناگذراز hām- «بودن».

جمله‌های مرکب وابستگی پیرو قیدی و وصفی در زبان ختنی ۲۳۹

هنگامی که بدره این سرودها را شنید، [که از زنگ بیرون می‌آمد،] به‌راستی ایمانش به بودا، به قانون، به بهیکشوسنگه (=انجمن) بیشتر شد (Z, 123/ 2).  
در مثال بالا، بندی که با cītā «هنگامی که» آغاز شده است، بند پیرو از نوع زمانی محسوب می‌شود که به دنبال آن بند اصلی kādai hā hāmāte prraysātu...bilsaṅgu «به‌راستی ایمانش به بودا، به قانون، به بهیکشوسنگه (=انجمن) بیشتر شد» قرار گرفته است.

ku	ttārtha	badru	dātāndā <sup>۱</sup>	
حرف ربط	مرتدان	بدره را	دیدند	
balysā	bañu	haraṣṭā <sup>۲</sup>		
بودا	پسواژه	دراز کرد		
kho	ye	baṃhyu	bīrāte <sup>۳</sup>	śśando
همانند	شخصی که	درختی را	می‌برد	زمین
dīse	vīrā	ggāma	pahaiga <sup>۴</sup>	
سمت	پس‌واژه	سریع	گریختند	

**هنگامی که** مرتدان بدره را دیدند و بودا <دستانش را> به‌سوی او دراز کرد، [مانند کسی که درختی را بر زمین می‌برد (= قطع می‌کند)،] آنها به سرعت به (همه) سو گریختند (Z, 142/ 2).  
در مثال بالا، بند پیرو زمانی با ku «هنگامی که» شروع شده است و بعد از آن، بند پایه dīse vīrā ggāma pahaiga «آنها به سرعت به (همه) سو گریختند» آمده است. در دو مثال فوق، مشاهده می‌کنیم که درون جمله مرکب، می‌تواند چندین بند پیرو وجود داشته باشد، مانند بند ۱۲۳ که در درون خود بند cu ggamḍye jsa naranda «که از زنگ بیرون می‌آمد» را دارد که از نوع پیرو اسمی موصولی است.

<sup>۱</sup> نقلی، س.ش.ج.، متعدی از dai- «دیدن»، \*daya- (Emmerick, 1968: 47).

<sup>۲</sup> نقلی، س.ش.م.، متعدی، مذکر از harāś- «امتداد دادن»، fra-rāzaya- ستاک سببی از \*fra-raz- (Emmerick, 1968: 147).

<sup>۳</sup> مضارع اخباری، س.ش.م.، گذرا از bīrāt- «دو نیم کردن»: \*vi-raiṣ- (Emmerick, 1968: 98).

<sup>۴</sup> نقلی، س.ش.ج.، مذکر، لازم از pahīs- «گریختن»: \*apa-hak- (Emmerick, 1968: 70).

## ۲-۲-۲- بند پیرو قیدی مکانی<sup>۱</sup>

بند پیرو قیدی بیان‌کننده مکان بندی است که با حروف ربطی مانند *ku* *ṣṭa*.ku «جایی‌که»، *ku* *buro* «هرجاکه»، *cālṣṭo* «از آنجا، به آنجا، به کجا» آغاز می‌شود. لازم به ذکر است که حالت دری ضمائر موصولی مانند *tcamāña* نیز می‌تواند بیان‌کننده نقش مکانی باشد (Emmerick, unpublished).

<b>ku</b>	<i>tteru</i>	<i>pharu</i>	<i>padya</i>	<i>dukhautta</i> <sup>۲</sup>		
حرف ربط	وابسته قیدی	فراوان	راه‌ها	دردمند		
<i>saṃtsera</i> <sup>۳</sup>	<i>harbiśśā</i>	<i>satva</i>				
سنساره	همه	موجودات				
<i>cu</i>	<i>buro</i>	<i>aysu</i>	<i>tcāraṇā</i>			
ادات ربط	وابسته قیدی	من	توانا			
<i>tñi</i> <sup>۴</sup>	<i>biśśu</i>	<i>yanimā</i> <sup>۵</sup>	<i>ku</i>	<i>nā</i>	<i>dukkha</i> <sup>۶</sup>	<i>jyāri</i> <sup>۷</sup>
باشم	همه را	انجام دهم	حرف ربط	ادات منفی	رنج	پایان یابد

<sup>۱</sup> Clauses of place

<sup>۲</sup> نهادی-رایی، جمع، مذکر؛ صفت مفعولی -*dukhautta* «دردمند، رنج دیده»؛ -*dukhev* «رنج دیدن».

<sup>۳</sup> سنساره = *samsāra*: دریای بازپیدایی، از -*saṃ-sāra* از ریشه *sr-* به معنای «جریان یافتن»؛ سرگردانی در اقیانوس پیدایش‌های پیوسته و لاینقطع، پیدایش‌های بی‌در پی چرخ بازپیدایی، زایش و جریان لاینقطع و گریز از آن بازپیدایی یعنی همان نیروانه (شایگان، ۱۳۷۵: ۱۸، ۲۶، ۱۴۲ و ۳۵۵). سرگردانی همیشگی: زنجیر بی‌پایان و پیوسته ترکیب پنج‌بخش هستی است که پیوسته تغییر می‌کند و از زمان‌هایی که به‌تصور در نمی‌آید، به دنبال هم روان هستند. نشانه جریان پیوسته همواره زادن، پیر شدن، رنج بردن و مردن است. از این‌رو، سنساره در مفهوم دایره وجود، دریای بازپیدایی و چرخ تولد و مرگ‌های بی‌در پی به‌کار می‌رود (میرفخرایی، ۱۳۸۸: ۶۶).

<sup>۴</sup> مضارع التزامی، اول ش.م، گذرا از -*ah* «بودن» (Emmerick, 1968: 7).

<sup>۵</sup> مضارع اخباری، اول ش.م، گذرا از -*yan* «انجام دادن» (Emmerick, 1968: 110).

<sup>۶</sup> کلیه عناصر هستی سرشار از رنج و ناخوشی است (شایگان، ۱۳۷۵: ۳۵۶). درد می‌تواند هم جسمی باشد و هم روحی و از طرفی رنج اصطلاحی برای *dukkha* اولین حقیقت از چهار حقیقت عالی (رنج، خاستگاه رنج، خاموشی و رهایی از رنج، راه رهایی از رنج) و دومین نشانه از سه نشانه وجود (ناپایدگی، دستخوش رنج بودن، نداشتن خود) است که اشاره بر سرشت ناخشنودکننده و نامنی کل نمودهای مشروط دارد که همه از نظر ناپایدگی دستخوش رنج‌اند. هر چیزی که در سنساره یا دایره وجود است و رهایی نیافته است، رنج است. تولد، مرگ، پیری و بیماری رنج‌اند. در واقع نمودهای وابسته به زندگی به سبب اینکه سرشت سنساره‌ایی دارند، رنج می‌باشند. تا زمانی که انسان در بند است و از این سنساره آزاد نشده، رهایی نیافته است (پاشایی، ۱۳۷۵: ۵۵۵).

<sup>۷</sup> مضارع اخباری، س.ش.ج، ناگذر از -*jīy* «ناپدید شدن» (Emmerick, 1968: 35).



جمله‌های مرکب وابستگی پیرو قیدی و وصفی در زبان ختنی ۲۴۱

جایی که همه موجودات در راه‌های آنچنان بسیار (= به شکل‌های گوناگون) در سنساره دردمندند، من هر چه بیشتر بتوانم همه را انجام خواهم داد تا رنجشان پایان یابد (Z, 191/ 2). در مثال بالا، **ku** «جایی که» به همراه وابسته قیدی **tteru** آغازگر بند پیرو است و قبل از بند پایهٔ «من هر چه بیشتر بتوانم همه را انجام خواهم داد تا رنجشان پایان یابد» آمده است. لازم به ذکر است که جملهٔ پایه از **cu** آغاز می‌شود و واژهٔ **satva** «موجودات» مربوط به بند پیرو است.

### ۲-۲-۳- بند پیرو قیدی تردید و احتمال<sup>۲</sup>

در زبان ختنی، این گونه بندها مانند بندهای پیرو قیدی از نوع شرطی عمل می‌کند، اما مفهوم انتزاعی تری از تردیدهای تکراری<sup>۳</sup> و عادت<sup>۴</sup> را منتقل می‌کنند، مانند:

mulysdā u hajvattātā kvi<sup>۵</sup>

مهربانی حرف عطف خرد حرف ربط + ض.س.ش.م.

در حالت غیر فاعلی

īndā<sup>۷</sup> pareḥandā ne kye<sup>۶</sup>

نیستند خویشتن‌دار ادات نفی آنهایی که

oysā ne mulysdā hā samvī<sup>۸</sup>

خشم ادات نفی مهربانی ادات تنها او

vajsiṣḍe<sup>۹</sup> ārru klaiśānu

درمی‌یابد خطا کلشه‌ها

<sup>۱</sup> قید: آن اندازه، چنین، چنان (Bailey, 1979: 134).

<sup>۲</sup> Contingency

<sup>۳</sup> recurrent

<sup>۴</sup> habitual

<sup>۵</sup> ku+ī

<sup>۶</sup> ku: kye «حرف ربط» + ī- ض.س.ش.م. در حالت غیر فاعلی.

<sup>۷</sup> مضارع اخباری، س.ش.ج.، گذرا از ah- «بودن» (Emmerick, 1968: 7).

<sup>۸</sup> samu قید. «تنها» + ī- ضمیر.س.ش.م. در حالت غیر فاعلی.

<sup>۹</sup> مضارع اخباری، س.ش.م.، ناگذر از vajsāṣ- «درک کردن»؛ \*ava-čaša- (Emmerick, 1968: 117).

زمانی که شخص خرد و بخشندگی دارد: نسبت به آنهایی که خویشن‌داری ندارند، برایش تنها مهربانی است، نه خشم. شخص خطای کله‌ها را درمی‌یابد (Z, 197/ 2).

در مثال بالا، ku در اول بند پیرو **kvī hajvattātā u mulysdā kye ne parehāṇdā īndā** «زمانی که شخص خرد و بخشندگی دارد: نسبت به آنهایی که خویشن‌داری ندارند» آمده است و در ادامه بند پایه **samvī hā mulysdā ne oysā klaiśānu ārru vajsiṣṭe** «برایش تنها مهربانی است، نه خشم. شخص خطای کله‌ها را درمی‌یابد» قرار گرفته است.

### ۲-۲-۴- بند پیرو قیدی شرطی<sup>۱</sup>

در زبان ختنی، بند پیرو قیدی شرطی به بندی گفته می‌شود که با *ka va, ka*، *ko* «اگر»، به شرطی که» [معادل *ka, agar* در پهلوی و *kō* در سغدی «اگر»] آغاز می‌شود. بند شرطی می‌تواند هم قبل و هم بعد از بند اصلی یا جواب شرط بیاید.

<i>vaśārnai</i>	<i>vaska</i>	<i>vaśārapānā</i> <sup>۲</sup>		
گرزش	پس‌واژه	وجرپانی		
<i>patāna</i>	<i>ātā</i> <sup>۳</sup>	<i>se</i>	<i>īsā</i> <sup>۴</sup>	
حرف اضافه	آمد	علامت گفتمان	برگشتن	
<i>ni</i>	<i>hāmāte</i> <sup>۵</sup>	<i>badra</i>	<b>ka</b>	<i>balysu</i>
ادات نفی	نیست	ای بدره	حرف شرط	بودا را
<i>vā</i>	<i>numadr̥tai</i> <sup>۶</sup>	<i>ttattīka</i>		
ادات	دعوت کردی	اینجا		

[وجرپانی با گرزش پیش او آمد، گفت: [برگشتن <ممکن> نیست، ای بهدره! اگر بودا را اینجا دعوت کردی (Z, 99/ 2)].

<sup>۱</sup> Clauses of condition

<sup>۲</sup> اسم خاص؛ -*vajrapānin* (Monier-Williams, 1872: 878).

<sup>۳</sup> نقلی، س.ش.م.، مذکر، لازم از *hīs* «آمدن» (Emmerick, 1968: 153).

<sup>۴</sup> مصدر بر پایه ستاک حال از *īs* «برگشتن» (Emmerick, 1968: 14).

<sup>۵</sup> مضارع اخباری، س.ش.م.، ناگذراز *hām* «بودن» (Emmerick, 1968: 152).

<sup>۶</sup> نقلی، دوم ش.م.، متعدی، مذکر از *nimandrai* «دعوت کردن» (Emmerick, 1968: 54).

جمله‌های مرکب وابستگی بیرو قیدی و وصفی در زبان ختنی ۲۴۳

در مثال بالا، بند شرطی *ka balysu vā numadṛtai ttattīka* «اگر بودا را اینجا دعوت کردی» بعد از جواب شرط یا بند پایه *se īsā ni hāmāte badra* «برگشتن <ممکن> نیست، ای بهدره!» آمده است.

ṣṣai	sarvai	ṣa	hota	niśtā
حتی	شیر	این	قدرت	نیست
<b>kau</b> <sup>۱</sup>	va		date	trāmu
ادات شرط	ادات تأکید		دادن	چنین
ko	thu	nṛhīyai <sup>۳</sup>		biśśā
حرف ربط	تو	نابود کردی		همه
			cakru	
		dātī		
	به گردش درآوردی	قانون	چرخ	

زمانی که همه مرتدان را سرکوب کردی <و> چرخ قانون را به گردش درآوردی، حتی توانایی شیر <هم> نبود، اگر <می خواست> این چنین دادن را نابود کند (Z, 178/ 2).

در بند ۱۷۸، زمانی که حالت شرطی بیشتری داشته و غیر واقعی باشد، از فعل تمنایی در جمله شرطی استفاده می‌شود (Heston, 1976: 338-340) مانند *nihaljā* (nihalj- نابود کردن) تمنایی، سوم شخص مفرد گذرا در بند شرطی *kaṁ va date trāmu nihaljā* «اگر <می> خواست < این چنین دادن را نابود کند» که بعد از بند پایه یا جواب شرط *ṣṣai sarvai ṣa hota niśtā* «حتی توانایی شیر <هم> نبود» آمده است.

همچنین، وجه التزامی در جمله شرطی به کار می‌رود، زمانی که شک و تردید در مورد آن شرط وجود داشته باشد. مانند بند شرطی ۲۲۲/۲، که در آن فعل *ā'te* (āh- باقی ماندن، ماندن) مضارع التزامی، س.ش.م، ناگذر است:

<sup>۱</sup> Ka+u

<sup>۲</sup> تمنایی، س.ش.م، گذرا؛ *nihalj-* «نابود کردن»؛ \*ni-θrak- (Emmerick, 1968: 57).

<sup>۳</sup> نقلی، دوم ش.م، متعدی، مذکر-*nihalj-* «نابود کردن»؛ \*ni-θrak- (Emmerick, 1968: 57).

<sup>۴</sup> نقلی، دوم ش.م، متعدی، مذکر؛ *ggeiśś-* «چرخاندن» (Emmerick, 1968: 31).

## ۲-۲-۵- بند پیرو قیدی تطابق و تضاد<sup>۱</sup>

بند پیرو که با *ku, ka, cu* آغاز شود و به معنی «با وجود این که... اما، اگرچه...» باشد، جزء بند پیروی قیدی از نوع تطابق و تضاد است. به این نوع بندها تقابل و تباین نیز گفته می‌شود. بندهای پیرو تطابق و تضاد می‌توانند هم قبل و هم بعد از جمله پایه خود به کار روند:

<i>ku</i>	<i>ye</i>	<i>rraṣṭo</i>	<i>dharma</i>	<i>paysendä</i> <sup>۲</sup>
حرف ربط	ضمیر نامعین پی بستنی	به درستی	درمه‌ها	بشناسد
<i>mulśde</i>	<i>jsa</i>	<i>ye</i>	<i>hāde</i>	<i>ne jīye</i> <sup>۳</sup>
مهربانی	پس واژه	ضمیر نامعین	هرگز	ادات نفی

در این صورت اگر کسی به درستی درمه‌ها را بشناسد، با محبت هرگز، کسی از بین نمی‌رود (*Z, 223/2*).

در مثال بالا، بند پیرو تطابق و تضاد با حرف ربط *ku* «اگر» شروع شده و به دنبال آن بند پایه *mulśde jsa ye hāde ne jīye* «با محبت هرگز کسی از بین نمی‌رود» آمده است. در اینجا هم ضمیر نامعین *ye* «کسی» نشانه شروع جمله پایه است: «کسی هرگز با مهربانی نابود نمی‌شود، اگر آن شخص درمه‌ها را به درستی بشناسد».

## ۲-۲-۶- بند پیرو قیدی علت<sup>۴</sup>

در ختنی، به بندهای که معمولاً با حروف ربطی همچون *cu*، و نادرتر با *ku* آغاز می‌شوند، بند پیرو قیدی از نوع علت گفته می‌شود. در این نوع جمله‌ها، *cu* اغلب با *tāna*<sup>۵</sup> و *tārā* «بنابراین» وابسته پیشین خود تقویت می‌شوند (Emmerick, unpublished)، مانند شاهد ذیل:

<i>kṣāttāgarbhī</i>	<i>tta</i>	<i>hvate</i>	<i>bodhisa</i> _____
کشیتیگر بهه	چنین	گفت	بودی ستوه را

<sup>۱</sup> Clauses of concession

<sup>۲</sup> مضارع اخباری، س.ش.ج، گذرا از *paysān* «دانستن» (Bailey, 1979: 214).

<sup>۳</sup> مضارع اخباری، س.ش.م، ناگذر از *jīy* «ناپدید شدن» (Emmerick, 1968: 35).

<sup>۴</sup> Clauses of reason

<sup>۵</sup> بایی، مفرد، ختنی (= قید: بنابراین) از *ṣātā* صفت/ضمیر اشاره نوع دوم.

جمله‌های مرکب وابستگی پیرو قیدی و وصفی در زبان ختنی ۲۴۵

tvä	<b>cu</b>	<i>ttārā</i>	nārmāñi <sup>۱</sup>	rraysgu
تو	حرف ربط	وابسته ربط	با جادو می‌آفرینی	به چالاکی

biśśūnya	rraysā	haphāra
انواع	تهی	آشفتگی

kye	vā	uho	nārmāte <sup>۲</sup>	badrra
ضمیر نامعین	ادات	تو را	جادویی آفریده	ای بدره به
			است	

کشیتیکربهه (Kṣitigarbha) بودی‌ستوه به او چنین گفت: «از آنجا که تو به سرعت همه گونه آشفتگی تهی را می‌آفرینی، ای بدره! چه کسی تو را به جادویی آفریده است؟!» (Z, 155/ 2) در مثال ۱۵۵/۲، بند پیرو *cu ttārā nārmāñi rraysgu biśśūnya rraysā haphāra* «از آنجا که تو به سرعت همه‌گونه آشفتگی تهی را با جادو می‌آفرینی» قبل از بند پایه *kye vā uho nārmāte badrra* «ای بدره! چه کسی تو را به جادویی آفریده است؟!» آمده است.

<b>kho</b>	aysu	dīvaṃḡgarā	balysā
بودا	دپمکره	من	حرف ربط

paramārthā	bustāmā	dātu
حقیقت برین	بهترین	قانون

ttāna	ma	vyātarāte <sup>۳</sup>	ttu	kā—
به همین خاطر	به من	وحی کرد	آن	زمان

lu	balysā	balysūstu	varālsto
	بودا	آگاهی، بودی	پس واژه

چون، من، بودا دپمکره (dīpaṃkara) مفهوم غایی قانون (= paramārtha) را در قانون دریافتم، از این‌رو، بودا در آن زمان بودی را به من وحی کرد (Z, 241/ 2).

<sup>۱</sup> مضارع اخباری، دوم ش.م، گذرا از nārmān- «با جادو ساختن» (Emmerick, 1968: 233).

<sup>۲</sup> نقلی، س.ش.م، متعدی، مذکر از nārmān- «با جادو ساختن» (Emmerick, 1968: 233).

<sup>۳</sup> نقلی، س.ش.م، مذکر، متعدی از vyāgar- «به پیامبری رساندن، ابلاغ وحی کردن» (Emmerick, 1968: 125).

در ۲۴۱/۲، بند پیرو *kho aysu dīvamggarā baysā paramārthā bustāmā dātu* «چون، من، بودا دیپمکره مفهوم غایی قانون را دریافتم» در ابتدای بند پایۀ *ttāna ma vyātarāte* «از این‌رو، بودا در آن زمان بودی را به من وحی کرد» قرار گرفته است و حرف ربط *kho* با وابستۀ پسین خود *ttānā* تقویت می‌شود. بنابراین، واژه از این‌رو «*ttāna*» می‌تواند نشانه بند پایه باشد.

### ۲-۲-۷- بند پیرو قیدی هدف<sup>۱</sup>

در این نوع بندها، بند پیرو پیامد مفهومی بند اصلی یا پایه است که می‌توانند با حروف ربطی همچون *ku* و *kho*<sup>۲</sup> آغاز شوند؛ مانند شواهد ذیل:

<i>ttu mā dātu hvāñā<sup>۳</sup></i>	<i>kho</i>	<i>tcerā<sup>۴</sup></i>	باید انجام شود	چگونه	بگو	قانون	به من	سپس
<i>ku ye thatau<sup>۵</sup> butte<sup>۶</sup> balysūstu</i>								

<sup>۱</sup> Clauses of purpose

<sup>۲</sup> معادل پهلوی *tā, kū* و سغدی (*pzy*).

<sup>۳</sup> امر، دوم ش.م، گذرا از *hvāñ-* «سخن گفتن»؛ *hvānaya* \* از *hvan-*\*؛ *hvan-*\*؛ *xwān*. پا. *xwn*. سف بودایی *γwynty* (Emmerick, 1968: 15).

<sup>۴</sup> نهادی، مفرد، مذکر؛ *tcera-* صفت الزامی؛ انجام‌شدنی، باید انجام شود؛ صفت الزامی در ختنی به دو روش ساخته می‌شود: (۱) افزوده شدن پسوند *-ya-* (ایرانی باستان *-ya-*\* به صورت ریشه قوی؛ ۲) افزوده شدن پسوند *-āñā-* (از *-ya-*\* + *-āñā-*\*) به ستاک مضارع. در روش اول، پسوند *ص*. الزامی مستقیماً به ریشه قوی متصل می‌شود، مانند: *tcera-* (از *yan-* انجام دادن) «باید انجام شود»، *bera-* (بار بردن) «باید برده شود». برای روش دوم، نظرات مختلفی ارائه شده است: امریک احتمال می‌دهد پسوند *-āñā-* از پسوند صفت فاعلی ناگذر *-āñā-* و *-ya-* ساخته شده باشد (Emmerick, 1968: 216). کتو این پسوند را از اضافه شدن پسوند *-ya-* به *-āñā-* (پسوند اسم فعل) در نظر گرفته است (Konow, 1932: 58). نمونه‌هایی از این ساخت عبارتند از: *dyāñā-* باید دیده شود (از *dai-* «دیدن»)، *niyāñā-* باید بنشیند (از *nād-* «نشستن»)، *paysāñāñā-* باید دانسته شود (از *paysāñ-* «دانستن»)، *pārajsāñā-* حمایت‌شدنی، باید حمایت شود (از *pārajs-* «حمایت کردن»)، *sahyāñā-* تحمل‌کردنی (از *sahy-* «تحمل کردن»)، *haspāsāñā-* باید مبارزه کرد (از *haspās-* «مبارزه کردن»).

<sup>۵</sup> قید: به‌سرعت، به‌تندی؛ سیمز ویلیامز آن را با واژه سغدی *twx* «سرعت» (قریب: ۹۷۲۸) مرتبط و در ختنی آن را مشتق از *taxwakam*\* می‌داند. این تذکر لازم است که این واژه در ختنی قدیم، با خوانش *thātau* شناخته می‌شود. ارتباط بین *thātau* و *thato* در ختنی قدیم و *thyau* در ختنی جدید نشان می‌دهد که تکیه روی هجای پایانی قرار گرفته است (Emmerick & Skjærvø, 1987: vol.2: 53). در واژه‌نامه بیلی به معنای «به‌سرعت، به‌تندی» آمده است؛ از *θan-* «کشیدن»، از *θataka*. قید *θatakam*\* یا پسوند *-āva-*؛ قس. *thanā* «رشته، زنجیر» از *thatauta*\*؛ *thyauta* «پیش» که پسوند *-āva-* را تقویت می‌کند (Bailey, 1979: 148).

<sup>۶</sup> مضارع اخباری، س.ش.م، ناگذر از *bud-* «دانستن» قس. او. *baod-* «درک کردن» (Emmerick, 1968: 101).

بودی را درک کند زود ضمیر نامعین حرف ربط

«این قانون را به من بگو که چگونه باید انجام شود تا کسی بتواند زود بودی (=آگاهی) را درک کند»  
(Z, 187/ 2).

در بند ۱۸۷/۲، بند پیرو **ku ye thatau butte balysūstu** «تا کسی بتواند زود بودی را درک کند» بعد از بند اصلی یا پایه **ttu mā dātu hvāña kho tcerä** «این قانون را به من بگو که چگونه باید انجام شود» واقع شده است.

cu	buro	aysu	tcāraṇā <sup>۱</sup>
آنچه-رایی	ادات وابسته	من	توانا

tīñi <sup>۲</sup>	biśśu	yanimä <sup>۳</sup>	<b>ku</b>	nä	dukha	jyāri
خواهم بود	همه	انجام می‌دهم	حرف ربط	ادات منفی	رنج	پایان یابد

من هر چه بیشتر توانا خواهم بود همه را انجام می‌دهم تا رنجشان پایان یابد (Z, 191/ 2).  
در ۱۹۱/۲، نیز، بند پیرو شامل **ku dukkha jyāri** «تا رنجشان پایان یابد» بعد از بند اصلی **cu buro aysu tcāraṇā tīñi biśśu yanimä** «من هر چه بیشتر توانا خواهم بود همه را انجام می‌دهم» آمده است.

## ۲-۲-۸- بندهای پیرو قیدی نتیجه<sup>۴</sup>

بند پیرو قیدی از نوع نتیجه می‌تواند با حروف ربطی همچون **ku** یا **kho** (کمتر متداول) آغاز شود و اغلب با وابسته‌هایی همچون **tterä** «آنقدر، زیاد، چنین»، **ttrāma-** «چنین»، **tta** «آنقدر»، **ttand(i)a-** «آنقدر... که»، در بند پایه یا عامل<sup>۵</sup> دیده می‌شوند.

ne	ma	štā <sup>۱</sup>	štā	ttandä	parrīyā <sup>۲</sup>
----	----	------------------	-----	--------	----------------------

<sup>۱</sup> نهادی، مفرد، مذکر؛ tcāraṇa: صفت: توانا؛ از -cāraṇa، پهب cārag، فا. چاره، هب. -cāra (Bailey, 1979: 139).

<sup>۲</sup> مضارع التزامی، اول ش.م، گذرا؛ ah- «بودن»، صفت مفعولی -vāta (Emmerick, 1968: 7; Bailey, 1979: 13).

<sup>۳</sup> مضارع اخباری، اول ش.م، گذرا؛ yan- «انجام دادن»، صفت مفعولی -yāta، -yuḍa؛ از \*karta قس. او. kārəta

(Emmerick, 1968: 110).

<sup>۴</sup> Clauses of result

<sup>۵</sup> governing clause

رهایی ادات وابسته تأکید ضروری من ادات نفی

ku samu aysu parsāmā<sup>۳</sup> śśūkā

تنها نجات یابم من تنها حرف ربط

اما رهایی برای من آن اندازه لازم نیست که تنها نجات یابم، ..... (Z, 217/ 2)

در بند ۲/۲۱۷، ttandä وابسته ku در بند پایه قرار گرفته است.

گاهی نقش معنایی بندهای موصولی وصفی یا توصیفی با بندهای قیدی نتیجه، همپوشانی پیدا می‌کند مانند:

kho aysu tteri<sup>۴</sup> jaḍā mā<sup>۵</sup>

هستم نادان چقدر من حرف ربط

ce balysu cā'yyo jsa hamjsā'te<sup>۶</sup> jsīde<sup>۷</sup>

فریفتن قصد داشتن پس واژه جادو-بایی بودا-رایبی حرف ربط

چقدر من نادانم که قصد داشتم بودا را با نیروهای جادو بفریبم (Z, 124/ 2).

## ۲-۲-۹- بند پیرو قیدی تشبیه و مقایسه<sup>۸</sup>

بند پیرو قیدی تشبیه و مقایسه، بندی است که معمولاً با حرف ربط kho به معنی «مانند، مثل، شبیه» آغاز می‌شود، اغلب با وابسته‌هایی مانند samu «تنها، فقط»، قیدهای وابسته‌ای همچون ttrāmu «آنقدر»، tterā «آنقدر..که» در بند پایه دیده می‌شود و یا با صفت‌هایی همانند

<sup>۱</sup> صفت غیرمنصرف: لازم، ضروری؛ از -staya\* (Bailey, 1979: 405).

<sup>۲</sup> نهادی، مفرد از -parrīya. ا. مذکر: رهایی؛ از -parrīj «نجات دادن» (Bailey, 1979: 217).

<sup>۳</sup> مضارع اخباری، اول ش.م، گذرا از -pars «نجات یافت» (Emmerick, 1968: 76).

<sup>۴</sup> صفت غیرمنصرف یا قیدی: آن اندازه، چنین، چنان (Bailey, 1979: 134).

<sup>۵</sup> مضارع اخباری، اول ش.ج، ناگذر؛ -ah «بودن»، صفت مفعولی -vāta (Emmerick, 1968: 7; Bailey, 1979: 13).

<sup>۶</sup> مضارع اخباری، اول ش.م، ناگذر؛ -hamjsas «قصد داشتن»، صفت مفعولی -hamjsasṭa؛ از -čaš- \*ham-čaš- «دیدن» (Emmerick, 1968: 139).

<sup>۷</sup> مصدر برپایه ستاک گذشته؛ -jsīr: فعل: فریفتن، صفت مفعولی -jsīda؛ از -jaraya\* (Emmerick, 1968: 38).

<sup>۸</sup> Clauses of similarity and comparison



جمله‌های مرکب وابستگی پیرو قیدی و وصفی در زبان ختنی ۲۴۹

ccrāma- «مانند» با وابستهٔ ttrāma- «چنین» به کار می‌روند. شواهدی از این نوع بندها در کتاب زمبسته فراوان به کار رفته است.

kho	ggarā	sumīrā	
حرف ربط	کوه	سومرو <sup>۱</sup>	
śśaśvānā <sup>۲</sup>	kaśte <sup>۳</sup>	pata <sup>۴</sup>	
دانه اسپند	به نظر می‌رسد	حرف اضافه	
mahāsamudrā			
اقیانوس بزرگ			
śśo	kanā	ūtca	baña
یک	قطره	آب	پس‌واژه
sañyau	hajvattete		
مهارت‌ها	خرد		
puñyau	mulśde	pātyo'	
تقواها	مهربانی	کامیابی	
irdhyau	biśśā	satva	
نیروها	همه	موجودات	
<b>ttrāma</b>	balysā	baña	

<sup>۱</sup> سومرو (sumeru): در سنت بودایی و هندو، این کوه در مرکز جهان قرار گرفته است و ارتفاع آن ۸۴۰۰۰ یونه (yoana) واحد اندازه‌گیری طول، برابر با ۱۶۰۰۰ ذراع یا تقریباً ۷٫۴ کیلومتر است). کوه سومرو خود به هفت کوه تقسیم می‌شود که با هفت دریای ژرف از هم جدا شده‌اند. پیرامون آنها چهار قاره در چهار جهت شمال، جنوب، شرق و غرب وجود دارد. سومرو به فنجان یا تخمدان گل نیلوفر تشبیه شده است و هفت کشور برگ‌های آن را تشکیل می‌دهند. این کوه با کوه البرز در اساطیر ایرانی شباهت دارد (میرفخرایی، ۱۳۸۴، ش. ۱: ۱۳-۳).

<sup>۲</sup> نهادی، مفرد از -śśaśvāna: ا. مذکر: دانهٔ خردل، سپندان؛ از -dāna- +śśaśva-، فا. سپندان (Bailey, 1979: 396; Bailey, 1967: 337).

<sup>۳</sup> مضارع اخباری، سوم شخص مفرد، ناگذر از -kaśś- «به نظر رسیدن» (Emmerick, 1968: 21).

<sup>۴</sup> patāna- حرف اضافه؛ درمقابل، پیش، نزد (+حالت رایبی)؛ پیش، جلو، برابر، مقابل (+حالت وابستگی - رایبی): از patā-na-، قس. او. صورت‌های دیگر patā .pana .paṃna .patā .yaθa-+na- .yaθəna- (Bailey, 1979: 204).

پس‌واژه بودا ادات وابسته

همان‌گونه که دانهٔ سپندان در برابر کوه سومرو، <و> یک قطرهٔ آب در برابر اقیانوس بزرگ پدیدار می‌شود،

پس (همان‌گونه نیز) تمامی موجودات با مهارت‌ها، خرد، تقواها، مهربانی، نیروها، کامیابی‌ها در برابر بودا ظاهر می‌شوند (Z, 118, 119/2).

شاهدی با صفت -ccrāma:

mahākāśavī	tta	hve	badra
مهاکاشاپه	چنین	گفت	ای بدره
<i>crrāmā</i>	tvānai	horā <sup>۱</sup>	<i>ttrāmu</i>
ادات وابسته	تو-وابستگی	هدیه	ادات وابسته
biśśā	dharma	anātma	
همه	درمه	بدون خود	
trāma	nāsāka <sup>۲</sup>	hamaṅga	
ادات وابسته	دریافت‌کننده‌ها	برابر	

مهاکاشاپه (-Mahākāśyapa) به بدره چنین گفت: «همچون هدیهٔ تو، همهٔ درمه‌ها (dharma) بدون خود <هستند>، همهٔ دریافت‌کننده‌ها نیز برابرند (Z, 145/2).

در مثال ۱۴۵/۲، وابسته‌های *ttrāmu* و *trāma* هر دو در بندهای پایه قرار گرفته‌اند.

همچنین، ممکن است بند پیرو قیدی تشبیه و مقایسه با *samu kho* «درست مانند این که،

گویی، انگار»، آغاز شود و بند پایه با یا بدون وابستهٔ *ttrāmu* باشد مانند نمونه‌های زیر:

<i>trāmū</i>	mamā	aysmū	badra
ادات وابسته	من-وابستگی	اندیشه	ای بدره
<i>tteri</i>	asaṃkhālstu <sup>۱</sup>	bihīyu <sup>۲</sup>	

<sup>۱</sup> نهادی، مفرد، مذکر از -haura: اسم مذکر: بخت، اقبال، هدیه (Bailey, 1979: 500).

<sup>۲</sup> نهادی، جمع، مذکر از -nāsāka: صفت: دریافت‌کننده، از -nās «گرفتن» + پسوند -āka, (Bailey, 1979: 181).

جمله‌های مرکب وابستگی پیرو قیدی و وصفی در زبان ختنی ۲۵۱

بسیار	آلوده نشده	ادات وابسته
vīrā	buljso	bipajsama <sup>۳</sup>
پس‌واژه	نیکی	بی‌احترامی
ūta	kho	samu
آب	حرف ربط	ادات وابسته
viysavārgyo <sup>۴</sup>		
بستر گل نیلوفر		

ای بدره! اندیشه‌ام نسبت به بی‌احترامی‌ها، نسبت به تحسین، چنان، آن اندازه نیالوده است مانند آب در بستر گل نیلوفر» (Z, 141/ 2).

<sup>۱</sup> رای، مفرد، مذکر از -asamkhālsta: صفت: پاک، آلوده نشده، دست‌نخورده؛ از پیشوند نفی -+a- samkhalsta: صفت مفعولی از samkhal- «کتیف کردن، آلودن، لکه‌دار کردن» از پیشوند sam- و khal- از \*xard- (Bailey, 1979: 12, 417; ) (Emmerick, 1968: 130).

<sup>۲</sup> bihīya: رای، مفرد، ختنی: (=قید): بسیار، خیلی از -bihīya- صفت مفعولی «فراتر از حد..» از ستاک bihīys «افزایش دادن» از ریشه \*x/θ/haik/g «ریختن» (Emmerick, 1968: 100). در مورد این واژه نظرات مختلفی ارائه شده است: امریک -bihīys- را «بالا رفتن» و bihīš- را «بالا بردن» معنی کرده است (Emmerick, 1968: 100). ستاک‌های مختوم به -js- صفت مفعولی آنها به -īya ختم می‌شود؛ قس. -padajs- «سوختن»، صفت مفعولی -padīya- اگر صفت مفعولی -bihīya- به‌عنوان قید به‌کار رود، به معنی «زیاد» و اگر به‌عنوان صفت در جمله باشد، به معنی «بیش از حد، فراتر از حد» است (Emmerick, 1969, No.3: 617). درسدن -bihīva- را از ریشه \*vi-θang- «کشیدن» و -bihīya- را از ریشه \*vi-thamj- «کشیدن» گرفته و با pahīya- pathīya- از pathamj- «حفظ کردن» و ستاک آغازی pathīs- مقایسه کرده است (Dresden, 1955: 481; Emmerick, ) (1981: 445). در واژه‌نامه بیلی، -bihīys- «بالا رفتن، گسترش یافتن» > \*abi-haiz- (با حفظ h). -bihīta- صفت مفعولی از ریشه hai- haig- «بالا رفتن، از حد تجاوز کردن»، ستاک سببی آن -bihīš- «گسترش دادن» و ستاک آغازی -bihīs- «افزایش یافتن» آورده شده است (Bailey, 1979: 294). همچنین واژه -bihīva- صفت مفعولی از \*bihaj- > \*abi-xač-aya- یا \*abi-xaj- aya- «افزایش دادن». جایگاه \*-x- مفروض در اینجا همانند bihan- «خندیدن» از \*vi-xand- در کنار khan- «خندیدن» است. ریشه -xač- یا xaj- به معنای «بالا رفتن» در uskhajs- «دوام آوردن» و ستاک سببی uskhaj- «بالا بردن» نیز وجود دارد (Emmerick & Skjærvø, 1982. vol.1: 91; Emmerick, 1981: 450, 452).

<sup>۳</sup> نهادی-رای، جمع از bipajsama: اسم مذکر: تحسین، ستایش؛ از پیشوند -+bi- pajsama- «ستایش، پرستش»، معادل سن. بودایی -pūj- «ستایش کردن» از pari-jam- «خدمت کردن» (Bailey, 1979: 200). از pajsamev- «احترام گذاشتن» (Emmerick, 1968: 65).

<sup>۴</sup> در، مفرد از viysavārgyā: اسم مؤنث: بستر گل نیلوفر؛ از viysa- (سن. bias-) اسم «گل نیلوفر» (Monier-Williams, ) (1872: 684) + vāra- «حصار، پوشش» (Monier-Williams, 1872: 904) + پسوند اسم مؤنث ساز -gyā-

### ۲-۲-۱۰- بند پیرو قیدی تناسب<sup>۱</sup>

بند پیرو قیدی تناسب به بندی گفته می‌شود که تناسب یا هم‌سنگی را از لحاظ گرایش، درجه، یا دامنه بین دو موقعیت بیان کند. این نوع بندها با حروف ربط مانند «همانقدرکه»، *cerä* (*halci*) «هرقدرکه، هر اندازه که» با وابسته‌هایی مانند *tterä* در بند عامل و یا *crāmu* «همانند، همان‌اندازه» به همراه وابسته‌ای مانند *tta* آغاز می‌شود، مانند:

<i>aysu</i>	<i>hastä</i>	<i>māñāmä</i> <sup>۲</sup>	<i>jau—ysä</i>
من	بدن فیل	مانند هستم	جنگجو
<i>kyeri</i>	<i>halci</i>	<i>pūrnyau</i>	<i>bitte</i> <sup>۳</sup>
قید	ادات نامعین	تیرها-بایی	بدر
<i>biššu</i>	<i>sahyätä</i> <sup>۴</sup>	<i>tta</i>	<i>aysu</i>
همه	تحمل می‌کند	صفت اشاره	من
<i>sahyīmā</i>	<i>ysīraho</i> <sup>۵</sup>	<i>panye</i>	<i>uysnaurä</i>
تاب می‌آورم	سخن درشت	همه-وابستگی	موجودات

پس من نیز سخن درشت هر موجودی را برخواهم تافت، به کردار پیل جنگجویی که هر اندازه کسی با تیرها <آن را> بدرَد، همه را تاب می‌آورد (Z, 138/ 2).

### ۲-۳- بند پیرو موصولی وصفی یا توصیفی

علاوه بر بندهای پیرو اسمی و بندهای پیرو قیدی در ختنی بندهای پیرو موصولی وصفی یا توصیفی نیز کاربرد دارد و به بندهایی اطلاق می‌شود که ایفاگر نقش پیش‌معرف اسم یا ضمیر

<sup>۱</sup> Clauses of proportion

<sup>۲</sup> مضارع اخباری، اول ش.م، گذرا؛ *māñ*: فعل: مانند بودن، شباهت داشتن؛ صفت مفعولی *mānda*: ستاک اسمی *mān(a)ya* > *māna*؛ سف بودایی *m'n'ntk* «شبیبه» (ق: ۵۱۹۳)، هب. *māna* (Emmerick, 1968: 109).

<sup>۳</sup> مضارع اخباری، سوم شخص مفرد، گذرا از *bid*: فعل: دریدن، شکافتن، از *\*bida* از *\*baid* (Emmerick, 1968: 96).

<sup>۴</sup> مضارع اخباری، س.ش.م، گذرا؛ *sahy*- «تحمل کردن»، صفت مفعولی *sahyāta*: قس. او. *usahy* «بندۀ‌نوازی کردن» سن. *utsahate* «تاب‌آوردن» (Emmerick, 1968: 17, 132; Bailey, 1967: 358).

<sup>۵</sup> رای، جمع از *ysīra*: اسم مذکر: زبر، خشن، خشونت‌آمیز؛ از *zarš*: قس. او. *zarš* «یدک‌کش» (یشت ۱۰ بند ۳۸) و *zaršaya* *mna*- (یشت ۱۴ بند ۲۰) (Bailey, 1979: 352; Maggi, 2009: 162).

جمله‌های مرکب وابستگی بیرو قیدی و وصفی در زبان ختی ۲۵۳

هستند و در این نوع بندها، کاربرد ضمایر موصولی تعیین کننده ساختار نحوی آنهاست. به عبارتی، این قبیل بندها می‌توانند مانند صفت عمل کرده و اسم یا ضمیر را توصیف کنند، مانند:

ttāderi	kanyau	ūtca		
چنان	قطره	آب		
cu	dīvyau <sup>۱</sup>	jsa	nitā <sup>۲</sup>	
حرف ربط	از زمین‌ها	پس واژه	رودخانه‌ها	
kye	vā	vahāṣṭa <sup>۳</sup>		
حرف موصول	ادات	فرو ریخته‌اند		
pāṣkālstu <sup>۴</sup>	yīndā	biśśu		
	می‌تواند جدا کند	همه		

از این همه قطره‌ها، آب است که رودخانه‌ها از آن هستند یا از زمین کشورها که فرو ریختند. او می‌تواند همه را جدا کند (Z, 109/ 2).

در مثال بالا، «cu dīvyau jsa nitā» که رودخانه‌ها از آن هستند» واژه «آب» را توصیف می‌کند.

cītā	ttāte	ggāha	badṛ	pyū-
هنگامی‌که	ص. اشاره (جمع)	سرودها	بدره (نهادی)	
ṣṭe <sup>۵</sup>	cu	ggamḍye	jsa	naranda <sup>۶</sup>
شنید	موصول	زنگ (بایی/ازی)	حرف اضافه	بیرون می‌آمد

<sup>۱</sup> بایی، جمع از -diva. (سن. -dvīpa): اسم مذکر: سرزمین (Monier-Williams, 1872: 445).

<sup>۲</sup> نهادی-رایی، جمع از -nātāa: اسم مؤنث: رودخانه؛ از -ni-tāka\* از ریشه tak- «دویدن، جاری شدن» (Bailey, 1979: 182).

<sup>۳</sup> نقلی، س.ش.ج. مؤنث، لازم؛ -vahīys «افتادن، فروریختن» (Emmerick, 1968: 122).

<sup>۴</sup> نهادی، مفرد، مذکر (در ساخت امکانی) از -pāṣkālsta: صفت مفعولی: تجزیه شده، از -pāṣkal «تجزیه کردن»: از -pati-skard\* (Emmerick, 1968: 83).

<sup>۵</sup> نقلی، س.ش.م. مذکر، متعدی از -pyūṣ: شنیدن؛ از -pati-gauṣa\* (Emmerick, 1968: 87).

<sup>۶</sup> نقلی، س.ش.ج. مذکر، لازم از -narām: بیرون آمدن؛ -niš-ram\* (Emmerick, 1968: 49).

kāḍai	hā	hāmāte <sup>۱</sup>	prraysātu
kāḍe زیاد	ادات	شد	ایمان، باور
ض. س. ش. م. در حالت غیر فاعلی -ī			

balysä	väte	dātu	bilsaṅgu
به بودا	حرف اضافه	به قانون	به انجمن

هنگامی که بدره این سرودها را شنید، [که از زنگ بیرون می‌آمد،] به راستی ایمانش به بودا، به قانون، به بهیکشوسنگهه (=انجمن) بیشتر شد (Z, 123/ 2). عبارت «cu ggamḍye jsa naranda» که از زنگ بیرون می‌آمد «واژه ggāha» (سرودها) را توصیف می‌کند.

#### ۲-۴- بند پیرو وصفی صفت‌واره

علاوه بر ساختار مصدری<sup>۲</sup>، حالت وابستگی مطلق<sup>۳</sup>، از جمله‌های وصفی صفت‌واره نیز استفاده می‌شود. وجه‌های وصفی و صفت‌ها برای شکل دادن به حروف اضافه مؤخر به کار می‌روند. بندهای صفتی می‌تواند به‌عنوان هسته عبارت صفتی در گروه‌های غیر فعلی به کار رود. اینگونه بندها اگر چه معمولاً به دنبال فاعل بند پایه می‌آیند، اما می‌توانند متغیر باشند. بندهای صفتی با مسند و گزاره در ارتباطند (Quirk et al, 1985: 424-5).

badṛ	kāḍe	drātai	pvai' ttä <sup>۴</sup>
بدره	بسیار	هراسان	می‌ترسد

balysä	ānandä	tta	parste
بودا	آننده	چنین	فرمان داد

بدره بسیار هراسان، می‌ترسد. بودا به آننده (ānanda) چنین فرمان داد (Z, 101/ 2).

<sup>۱</sup> مضارع اخباری، س. ش. م. ناگذر از -hām «بودن».

<sup>۲</sup> Infinitival construction

<sup>۳</sup> Genitive absolute

<sup>۴</sup> مضارع اخباری، س. ش. م. گذرا؛ -puva'd «ترسیدن» (Emmerick, 1968: 85).

جمله‌های مرکب وابستگی پیرو قیدی و وصفی در زبان خنتی ۲۵۵

در ۱۰۱/۲، kāḍe drātai «بسیار هراسان» در عبارت badṛ kāḍe drātai pvai'ttā «بدره بسیار هراسان، می‌ترسد» متمم صفتی<sup>۱</sup> است. به‌طور کلی، این ساختار می‌تواند به این صورت «بدره (که) بسیار هراسان (بود)، می‌ترسد» باشد.  
و یا در بند ۱۷۱/۲:

lakṣaṇai	jsonāte <sup>۲</sup>	ṣṭānā <sup>۳</sup>
نشانه‌ها	فروتانه	

jsei'ṇu <sup>۴</sup>	vātā	harbiśśā	spāṣṭe <sup>۵</sup>
به سرعت	پسواژه	همه	دید

فروتانه، به سرعت همه نشانه‌هایش (lakṣana) را دید (Z, 171/2).  
واژه jsonāte «متواضعانه، فروتانه» در lakṣaṇai jsonāte ṣṭānā jsei'ṇu vātā harbiśśā  
spāṣṭe «به سرعت همه نشانه‌هایش (lakṣana) را دید» در نقش متمم صفتی عمل می‌کند.  
این صفت‌ها بیان‌کننده حالت فاعلی جمله غیرفعلی هستند (Quirk et al, 1985: 425).  
و یا در ۹۶/۲:

kho	uhu	tterä	jsīḍa <sup>۶</sup>	tsutānda <sup>۷</sup>
-----	-----	-------	--------------------	-----------------------

<sup>۱</sup> Supplement adjective clauses

<sup>۲</sup> نهادی، مفرد، مذکر از jsaunāta: صفت مفعولی: خم شده، نماز برده، متواضعانه؛ از -jauḥna\* از هندواروپایی -gheubh- خم شدن یا -jafna\* از -gab-/gaf-: گسترده، گود شدن، او. (Bailey, 1979: 116) jaiwi.

<sup>۳</sup> نهادی، مفرد، مذکر؛ ṣṭāna «صفت فاعلی مضارع ناگذر»؛ در حال (-ṣṭ-: فعل: «بودن، ایستادن، بودن» که با صفت و قید به‌کار می‌رود، قس. او. -stā- histā- (Emmerick, 1968: 129).

<sup>۴</sup> رای، مفرد، خنتی: (=قید) از -jsei'ṇa: صفت: در زمان کوتاه، سریع (Bailey, 1967: 92-3). این واژه اشاره‌ای است بر واژه پیش‌خنتی (proto-khotanese)، که ممکن است با برخی از واژه‌های سغدی نظیر سغدی بودایی šn'k «کوچک» از -jašnāk(k)a\* در ارتباط باشد. امریک، عبارت jsei'ṇu vātā را به معنی «سریع، به‌سرعت» ترجمه کرده است و می‌افزاید که بهتر است ترجمه‌های قبلی این واژه توسط لیمان و کنوو به ترتیب به معنی «با سهولت» و «به راحتی» کنار گذاشته شود (Vol. 2: 45): (Emmerick & Skjærø, 1987).

<sup>۵</sup> نقلی، س.ش.م.، مذکر، متعدی؛ -spāśś- «دیدن» (Emmerick, 1968: 135-136).

<sup>۶</sup> نهادی، جمع، مذکر، با -tsu «فریفته شدن»؛ -jsīḍa صفت مفعولی «فریفته‌شده»؛ از -jsīr «فریفتن» (Emmerick, 1968: 37).

<sup>۷</sup> نقلی، دوم، ش.ج.، متعدی؛ -tsu: فعل: رفتن، صفت مفعولی -tsuta از -cyav\*، قس. او. -ḍyav-، فب. -ḍiyav-، په -saw- ḍud سف -ḍw- آسی -cau-: cu-، فا. شدن (Emmerick, 1968: 42; Bailey, 1967: 111).

شما	ادات وابسته	فریفته	شده‌اید	حرف ربط
balysä	sarvañi	sastä <sup>۱</sup>		cū
بودا	همه آگاه	ظاهر شد		زمانی که

چه بسیار شما فریفته شدید، از زمانی که بودای همه‌آگاه بر شما ظاهر شد! (Z, 96/ 2) بند kho uhu tterä jsīda tsutānda «چه بسیار (=چقدر) شما فریفته شدید!» را می‌توان بند صفتی تعجبی در نظر گرفت.

### ۳- نتیجه‌گیری

در این مقاله، با گردآوری نمونه‌هایی از جملات مرکب وابستگی، به عنوان نمونه از فصل دوم کتاب زمیسته، سعی شد تا به این نتیجه برسیم که در زبان ختنی هم می‌تواند جمله مرکب وابستگی از نوع پیرو قیدی وجود داشته باشد. جمله مرکب وابستگی به جمله‌ای اطلاق می‌شد که معنی آن با یک فعل تمام نمی‌شد و برای آنکه معنی کاملی داشته باشد، چند فعل در آن وجود داشت و حداقل یک بند پایه و یک بند وابسته در این جملات دیده می‌شد. در این مقاله به نوع پیرو قیدی اشاره شد که شامل زمانی، مکانی، تردید و احتمال، شرطی، تطابق و تضاد، علت، هدف، نتیجه، تشبیه، مقایسه و تناسب است.

به علاوه، در این پژوهش به دو نوع جمله مرکب دیگر از نوع پیرو وصفی صفت‌واره و پیرو موصولی وصفی یا توصیفی اشاره شد.

هم‌چنین، می‌توان به این نتیجه رسید که در درون یک جمله مرکب، می‌تواند بندهای پیرو نوع قیدی شرطی، مکانی و بندهای پیرو اسمی نیز به طور هم‌زمان وجود داشته باشد. به عبارتی، یک جمله مرکب وابستگی ممکن است از بیش از دو جمله ساخته شده باشد. از آن‌جا که هر یک از جمله‌های پایه و پیرو ممکن است خود از یک جمله پایه و پیرو ساخته شده باشد و هر یک از این جمله‌ها نیز ممکن است از جمله‌های هم‌پایه تشکیل شده باشند، شمار جمله‌هایی که درون یک جمله مرکب قرار می‌گیرند محدودیتی ندارد.

<sup>۱</sup> نقلی، س.ش.م.، مذکر، لازم؛ sad- فعل: به‌نظررسیدن، ظاهر شدن؛ صفت مفعولی -sasta؛ قس. او. -sand «به نظر رسیدن»، ف.ب. and-، هب- (Emmerick, 1968: 130-131) chad-.



### کتابنامه

- ابوالقاسمی، م. (۱۳۸۳). *دستور تاریخی زبان فارسی*. ج. ۴، تهران: سمت.
- افراشی، آ. (۱۳۸۸). *ساخت زبان فارسی*. تهران: سمت.
- امریک، ر. (۱۳۸۶). *ختنی و تمشقی. راهنمای زبان‌های ایرانی*. ترجمه آ. بختیاری، ع. بهرامی، ح. رضایی باغبیدی و ن. صالحی‌نیا، زیر نظر ح. رضایی باغبیدی، ج. ۱. تهران: ققنوس. صص. ۳۱۹-۳۵۷.
- پاشایی، ع. (۱۳۷۵). *بودا: گزارش کنون پالی*. تهران: فیروزه.
- تفضلی، ا. (۱۳۷۸). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. تهران: ابتکار.
- قریب، ب. (۱۳۸۳). *فرهنگ سعدی: سعدی-فارسی-انگلیسی*. تهران: فرهنگان.
- شایگان، د. (۱۳۷۵). *ادیان و مکتب‌های فلسفی هند*. ج. ۱. چ. ۴. تهران: امیرکبیر.
- مشکوه‌الدینی، م. (۱۳۸۵). *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- مشکوه‌الدینی، م. (۱۳۸۶). *دستور زبان فارسی (واژگان و پیوندهای ساختی)*. تهران: سمت.
- میرفخرایی، م. (۱۳۸۴). *درآمدی بر زبان ختنی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرفخرایی، م. (۱۳۸۸). *اصل خلد یا تهیگی بنا بر آموزه بودا*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرفخرایی، م. (۱۳۹۴). *ادبیات ختنی. تاریخ جامع ایران*. ج. ۵، زیر نظر ک. موسوی بجنوردی، سرویراستاران ح. رضائی باغبیدی و م. جعفری دهقی، تهران: دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. صص. ۵۳۳-۵۷۶.
- میرفخرایی، م. و طائی، م. (۱۳۹۹). *جمله‌های مرکب‌همپایگی و جمله‌های مرکب‌وابستگی در زبان ختنی. زبانها و گویش‌های ایرانی*، ۱۱ (۱۱)، ۲۹-۴۵.
- ناتل خانلری، پ. (۱۳۹۵). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

Bailey, H. W. (1967). *Khotanese Texts: Prolexis to the Book of Zambasta*. Cambridge.

Bailey, H.W. (1979). *Dictionary of Khotan Saka*. London: Cambridge University Press.

Canevascini, G. (1991). Medio-Reflexive Verbs in Khotanese. In R. E. Emmerick and D. Weber (Eds.), *Corolla iranica, Papers in honor of Prof. Dr. David Neil Mackenzie on the occasion of his 65th birthday on April 8<sup>th</sup>* (pp. 23-26). Frankfurt: Lang.

Degener, A. (1993). Zur syntax des Khotaneschen. In W. Skamowski and A. van Tongerlo (Eds.), *Medioiranica: Preceedings of the International Colloquium organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21st to the 23rd of May 1990* (pp. 45-56). Leuven: Peeters Publishers.

- The Book of Zambasta: a Khotanese poem on Buddhism.* (1968). R. E. Emmerick, London: School of Oriental & African Studies.
- Emmerick, R. E. (1968). *Saka grammatical studies*. London: Oxford University Press.
- Emmerick, R. E. (Unpublished). *An Introduction to Khotanese*. M. Maggi, J. S. Sheldon & N. Sims-Williams (Eds.), Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichelt Verlag.
- Emmerick and Skjærvø, P.O. (1982). *Studies in the vocabulary of Khotanese*. (Vol. I). Wien: Der Österreichischen Akademi der Wissenschaften.
- Gercenberg, L.G. (1965). *Hotanosakskij jazyk*. Moskva.
- Heston, W.L. (1976). *Selected problems in fifth to tenth century Iranian syntax*, Michigan: Dissertation University of Pennsylvania
- Konow, St. (1932). *Saka Studies*. Oslo.
- Maggi, M. (2009). Khotanese Literature. In R.E. Emmerick & M. Macuch (Eds.). *A History of Persian Literature* (Vol. 1, pp. 330-416). London: I.B.Tauris.
- Maggi, M. (2015). Local Literatures: Khotanese. In J. Silk. (Ed.). *Brill's Encyclopedia of Buddhism: Vol. 1. Literature and languages* (pp. 860-870). Leiden: Brill.
- Monier-Williams, M. (1872). *A Sanskrit-English Dictionary*. London: The Clarendon Press.
- Sander, L. (1986). Brāhmī Scripts on the Eastern Silk Roads. *Studien zur Indologie und Iranistik*, (Vol: 11-12, pp. 159-92.). Bremen: A. u. I. Wezler Verlag.
- Skjærvø, P. O. (1981). The Old Khotanese fragment H 147 NS 115 and remarks on Old Khotanese haṃdārvāto, patīśu, vya and ya. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 44(3), 453-467. doi:10.1017/S0041977X00144155.
- Quirk, R., & Greenbaum S., & Leech, G., & Svartvik, J. (1985). *A Comprehensive Grammar of the English Language*. New York: Longman.

## Coordinate Compound Sentences in Khotanese; Adverbial Clauses and Participle Relative Clauses

### Abstract

Mandana Taebi\*

The analysis of all ancient Iranian languages can be used to conduct scientific research on the history of Iranian language, especially from a linguistic perspective. The Khotanese language which is regarded as Middle Eastern Iranian languages in the scientific classification of Iranian languages has received less research and study than other ancient Iranian languages, and when it comes to language studies, particularly sentence structure, it has been abandoned in Middle Eastern Iranian languages. Therefore, the present article examines the most common linguistic category associated with the structure of several types of compound sentences in the second chapter of the *Zambasta* Book. Khotanese literature is enriched by the *Zambasta* Book. This book is an original and native composition that describes the Buddhist teachings of the Mahayana school. It has been discovered that there are three types of sentences in this text: simple, subordinate compound, and coordinate compound sentences. In this research, the structure of compound sentences, including adverbial clauses shall be investigated. Also discussed are Adnominal Relative Clauses and Participle Adjective Clauses, which are two other types of compound sentences. The second chapter of the *Zambasta* Book has been used to provide the examples of such sentences.

**Keywords:** Khotanese language, Coordinate Compound Sentence, adverbial Clauses, Adnominal Relative Clauses and Participle Adjective Clauses

---

\* Ph. D. in Ancient Culture and Languages of Iran, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. M.taebi777@gmail.com